



## جایگاه حکم ولایی در تشریح اسلامی

پدیدآورنده (ها) : اکبریان، حسن علی

فقه و اصول :: نشریه حکومت اسلامی :: تابستان ۱۳۸۱ - شماره ۲۴ (ISC)

صفحات : از ۶۳ تا ۸۱

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/119047>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۰۷/۲۶

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



## مقالات مرتبط

- بررسی فقهی - حقوقی قرابت مادر جانشین با طفل متولد از رحم جایگزین
- قاموس شناسی و تحلیل واژگان قرآن
- بررسی فقهی- حقوقی شرط وکالت زوجه در طلاق
- فضل تقدم با کیست؟ صفی علی شاه اصفهانی یا عمان سامانی
- نکته ها(۷)
- ابوالثناء شهاب الدین آلوسی؛ مفتی عثمانی و مفسر قرآن؛ بشیر موسی نافع
- قرآن و تاثیرگذاری های مختلف آن بر نحو عربی
- نقش علمای شیعی در تدوین قانون مدنی ایران، عصر پهلوی اول (با تأکید بر نقش سید محمد فاطمی قمی)
- فقه و اصول منابع اصلی: ۵۷ - منابع ارجاعی: ۷
- حرمت مخالفت با حکم حکومتی در فقه سیاسی شیعه
- روش شناسی جرجی زیدان در نگارش تاریخ تمدن اسلامی
- بازنگری آرای حامد الگار درباره روحانیان شیعه (نقد و بررسی کتاب نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت ایران)

## عناوین مشابه

- جایگاه سنت حاکی از داوری یا نحوه اجرای حکم در تشریح
- حکم حکومتی در قانون اساسی و جایگاه آن در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران
- دین حداقلی نقدی بر کتاب جایگاه تشریح ، شورا و بیعت در فقه و حقوق اسلامی
- تأملی بر مفهوم «در حکم مرده» در قانون مجازات اسلامی
- جایگاه امنیت انسانی در سند چشم انداز ۱۴۰۴ جمهوری اسلامی ایران
- بررسی مقایسه ای دیدگاه جریان های اندیشه اسلامی معاصر و فمینیسم، در مورد نقش و جایگاه زنان
- رهگیری رسالت و جایگاه کتابخانه آموزشگاهی در اسناد بالادستی جمهوری اسلامی ایران
- جایگاه هنر اسلامی در قرن بیستم؛ نوشته وجدان علی
- سیاست‌گذاری زبانی و جایگاه زبان فارسی در سیاست‌های زبانی جمهوری اسلامی ایران
- جایگاه علوم انسانی اسلامی در صنایع دفاعی از منظر مقام معظم رهبری حضرت امام خامنه ای(مدظله)

# جایگاه حکم و لایمی در تشریح اسلامی

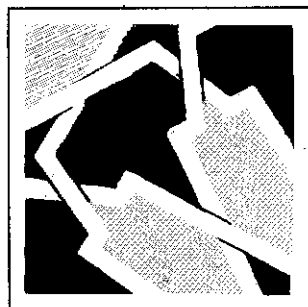
حسنعلی علی اکبریان

آیا احکام اسلام توانایی اداره زندگی بشر را در همه زمان‌ها و مکان‌ها دارد؟ اهمیت این سؤال وقتی روشن می‌شود که به دو امر یقینی توجه کنیم؛ دو امری که اعتقاد به آن‌ها، ناخودآگاه سؤال مذکور را مهم می‌کند.

اول این‌که: اسلام دین خاتم است، و در جوانب مختلف زندگی بشر دارای احکام است، و لازمه خاتمیت، آن است که احکام آن ثابت و همگانی و همیشگی باشد.

دوم این‌که: زندگی بشر دائم در حال تغییر و تحول است، از سادگی رو به پیچیدگی دارد، و هر دم نیازهای جدیدی پیدا می‌شود یا شکل نیازهای گذشته‌اش تغییر می‌یابد.

با توجه به این دو امر - که در ظاهر با هم متضاد می‌نمایند - چگونه است که اسلام با احکام ثابتش ادعای اداره زندگی متغیر بشر را دارد؟ در مواجهه با این پرسش سه موضع‌گیری وجود دارد:



۱. برخی با پذیرش تضاد این دو امر، برای تفسیر جاودانگی اسلام، از اصل ادعای دخالت دین در امور متغیر زندگی چشم پوشیده‌اند؛ و از آنجا که تغییر را لازمه همه شئون دنیوی زندگی بشر می‌دانند دین را در تأمین سعادت اخروی محصور دانسته‌اند.<sup>۱</sup> مقاله حاضر در صدد پاسخ به این گروه نیست، و بطلان آن را جزء اصول موضوعه و مفروض می‌گیرد.

۲. گروه دیگر تفسیر جاودانگی و جمع میان دین ثابت و دنیای متغیر را در ابطال امر دوم می‌دانند. به این بیان که: همه جنبه‌های زندگی بشر متغیر نیست. نیازهای انسان به فراخور طبیعت انسان به دو دسته تقسیم می‌شود: نیازهای ثابت و نیازهای متغیر. نیازهای ثابت برخاسته از طبیعت ثابت انسان است و نیازهای متغیر ناشی از طبیعت متغیر او. غریزه و فطرت، طبیعت ثابت جسم و روان آدمی‌اند و نیازهای آن‌ها ثابت و مربوط به هر دو جنبه دنیوی و اخروی زندگی انسان است. اما شکل و ظاهر و قالب این نیازهای غریزی و فطری، در هر زمان و مکان قابل تغییر است. مثلاً اصل نیاز به خوراک و پوشاک و مسکن (در جنبه زندگی فردی) و اصل لزوم عدالت اجتماعی داخلی و نیرومندی در برابر دشمنان خارجی (در حیطه زندگی اجتماعی) ثابت‌اند، ولی شکل خوراک و پوشاک و مسکن و قالب‌های عدالت اجتماعی و ابزارهای دفاعی و جنگی متغیر و متحول‌اند. اسلام در هر یک از شئون زندگی بشر، تنها به بیان کلیات ثابت اکتفا کرده و جزئیات را که مربوط به شکل و قالب است، به عهده مردم هر عصر قرار داده و هیچ دخالتی در آن نکرده است.<sup>۲</sup>

۳. گروه سوم دخالت اسلام را در جنبه‌های متغیر زندگی انسان نیز می‌پذیرد. قطعاً راه کاری که این گروه، از اسلام، برای اداره امور متغیر زندگی بشر ارائه می‌دهند باید از ثبات و جاودانگی برخوردار باشد. مهم‌ترین<sup>۳</sup> راه کاری که از سوی این گروه ارائه شده است قانون ثابتی است که به احکام و ولایی حاکم اسلامی مشروعیت می‌بخشد. حاکم اسلامی می‌تواند بر اساس این قانون ثابت، جمیع نیازهای متغیر را با احکام و ولایی خود - که جنبه موقعیتی و موقت دارد - تأمین کند. به این بیان که: احکام ثابت اسلام - از یک سو - همه رفتارهای بشر را در بر می‌گیرد و آن‌ها را به واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح تقسیم می‌کند. اما - از سوی دیگر - شارع به حاکم اسلامی اختیار داده است که در احکام غیر الزامی (مستحب، مکروه و مباح) بر اساس مصالح زمان و مکان خود حکم الزامی صادر کند و در احکام الزامی نیز در ظرف تراحم آن‌ها با یکدیگر حکم غیر اهم را تعطیل کند. اختیارات

حاکم اسلامی در این دو وادی چنان وسیع است که می‌تواند تمام نیازهای متغیر بشر را در زمینه قانون‌گذاری<sup>۴</sup> پاسخ گوید.

با وجودی که این پاسخ، مورد پذیرش همه صاحبان نظریه سوم است، و مبنای حکومت جمهوری اسلامی ایران نیز می‌باشد، و بیش از دو دهه نیز، هم در صحنه عمل و هم در وادی نظر، مورد توجه قرار گرفته است، هنوز نیازمند بحث بیشتری است، بحثی که جایگاه حکم ولایی را در تشریح اسلامی روشن کند و سؤال‌هایی از این قبیل را پاسخ گوید:

چگونه است که خداوند تعالی احکام ثابتی را جعل کرد و در کنار آن به حاکم اسلامی اجازه تصرف در آن را داد؟ آیا تصرف حاکم اسلامی در احکام ثابت، نقض غرض احکام ثابت نیست؟

آیا توانایی اداره شؤون متغیر حیات بشر، اولاً و بالذات، از آن احکام ثابت است؛ یا از آن احکام ولایی؟

اگر حکم ولایی، موقعیتی و خارج از حیطه احکام ثابت دین است چگونه می‌توان آن‌ها را اسلامی نامید؟

قبل از تحلیل حکم ولایی و تبیین جایگاه آن در تشریح اسلامی تذکر دو نکته لازم است:

۱. مباحث تحلیلی این مقاله، حیطه اختیارات حاکم اسلامی را بررسی نمی‌کند، بلکه با پذیرش آنچه در نظریه سوم گفته شد فقط حکم ولایی را در حیطه دخالت در احکام تکلیفی ثابت دین تحلیل می‌کند.

۲. وظایف حاکم اسلامی در صدور حکم خلاصه نمی‌شود، و اختیار صدور حکم نیز در حیطه احکام تکلیفی منحصر نمی‌گردد بلکه موضوعات و احکام وضعی (در مقابل تکلیفی) را نیز در بر می‌گیرد.

### ◀ دخالت حاکم اسلامی در احکام غیر الزامی

شهید صدر (رض) - که بی‌شک یکی از دقیق‌ترین نظریه‌پردازان این عرصه است - این قانون ثابت را - فقط درباره دخالت حاکم اسلامی در حیطه احکام غیر الزامی - در قالب نظریه منطقه الفراغ ارائه داده است طبق آیه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»<sup>۵</sup> و نیز آیه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم»<sup>۶</sup> آنچه مردم در آن آزادند که انجام دهند یا ترک کنند و می‌توانند خودشان در آن تصمیم بگیرند (یعنی مباحثات به معنای اعم) نبی اکرم ﷺ





نسبت به آن‌ها سزاوارتر است، پس می‌تواند آنان را در آن امور ملزم به ترک یا انجام کند. هر حاکم اسلامی دیگری نیز جانشین پیامبر است.

به عبارت دیگر: مباحات به معنای اعم، که شامل مستحبات، مکروهات و مباحات به معنای اخص می‌شود، خالی از هر الزامی است و حاکم اسلامی می‌تواند بر اساس مصالح موقعیتی زمان و مکان خود در منطقه این احکام، حکم الزامی و جوب و حرمت صادر کند. روشن است که لزوم اطاعت از این احکام ولایی، مستلزم مخالفت با هیچ حکم ثابت دینی نمی‌شود؛ چراکه احکام ثابت دین در این منطقه مباح‌اند و مکلف در انجام و ترک آن آزاد است، لذا اطاعت از احکام الزامی فقیه در آن‌ها اطاعت مخلوق در مخالفت خالق نیست.<sup>۷</sup>

مثلاً برای هر انسان، هزینه کردن بخشی از اموال شخصی در مصارف عمومی مستحب است و حرمتی در آن نیست. ولی فقیه می‌تواند بر اساس ضوابطی، آن را به صورت مالیات معینی بر هر کس واجب کند، یا استعمال توتون یک فعل مباح است و هیچ وجوبی در آن نیست. ولی فقیه می‌تواند بر اساس ضوابطی، آن را ممنوع کند. اطاعت از وجوب ولایی در مثال اول و از حرمت ولایی در مثال دوم هیچ مخالفتی را با احکام ثابت دین در پی ندارد.

قطعاً واجب و حرامی که توسط حکم ولایی فقیه پدید می‌آید جزء احکام ثابت دین - که فقیه به آن‌ها فتوا می‌دهد - به شمار نمی‌آید، بلکه صرفاً یک حکم موقعیتی و بر اساس مصالح متغیر است. اما اصل مشروعیت چنین احکامی از سوی ولی فقیه و وجوب پیروی از آن‌ها حکم ثابت دین است.

اجرای این حکم ثابت دین در درون خود، این قابلیت را دارد که بتواند نیازهای متغیر زندگی بشر را سامان دهد.



و به عبارت سوم: اسلام در برخی از موارد خود مستقیماً حکم الزامی صادر کرده است، و در بخشی دیگر، تشریح حکم الزامی آن را در اختیار حاکم اسلامی گذارده است. پس نیازهای متغیر بشر، مستقیماً توسط احکام ولایی فقیه و غیر مستقیم توسط حکم ثابت دین به اعطای چنین اختیاری به حاکم اسلامی تأمین می‌شود.

برای تحلیل این نظریه آن را زیر ذره‌بین گذارده، با طرح سؤالی به عمق آن نزدیک می‌شویم. آیا فارغ بودن منطقه مباحات به معنای اعم از حکم الزامی، از دیدگاه شارع یک مصلحت ثابت است و در ملاک اباحه آن دخالت دارد؟

برای پاسخ به این سؤال ذکر مقدمات زیر لازم است:

۱. احکام تکلیفی یا الزامی اند مانند وجوب و حرمت، و یا غیر الزامی مانند مستحب و مکروه و مباح. حکم تکلیفی مباح - که در کنار چهار حکم دیگر قرار دارد - مباح به معنای اخص، و مجموع احکام غیر الزامی مباح به معنای اعم نامیده می‌شوند، زیرا در همه آن‌ها نوعی اباحه وجود دارد. مرکز تحقیقات فقه و علوم اسلامی

۲. احکام تکلیفی تابع ملاک‌های واقعی - یعنی مصالح و مفاسد واقعی - هستند. وجوب تابع مصلحت واقعی شدید، و مستحب تابع مصلحت واقعی ضعیف است، به گونه‌ای که مصلحت وجوب برای تکامل انسان چنان لازم است که اقتضا می‌کند خدا اجازه ترک آن را ندهد، ولی مصلحت مستحب چندان لازم نیست و لذا شارع اجازه ترک آن را داده است. حرام و مکروه نیز تابع مفاسد واقعی شدید و ضعیفند. اگر فعلی خالی از مفاسد و مصلحت باشد مباح خواهد بود، و از آنجا که ملاک آن خالی از اقتضای فعل و ترک است به آن مباح لا اقتضاء می‌گویند.<sup>۸</sup>

۳. اباحه به معنای اخص گاه لا اقتضاء است - چنان که گفته شد - و گاه اقتضایی؛ یعنی در واقع مصلحتی وجود دارد که اباحه آن



فعل را اقتضا می‌کند. مثلاً مصلحت تسهیل و آسانی دین اقتضا می‌کند که خداوند فعلی را مباح کند.

این معنا از اباحه اقتضایی در استحباب و کراهت نیز متصور است؛ یعنی اباحه‌ای که در ضمن استحباب و کراهت است می‌تواند اقتضایی باشد. در این صورت، مستحب شدن فعل، صرفاً به دلیل ضعف مصلحت آن نیست، بلکه به دلیل مصلحتی است که اقتضای اباحه آن را می‌کند.<sup>۹</sup>

۴. اقتضایی بودن اباحه در ضمن مباحات به معنای اعم دارای تفاسیر زیر است:

□ **تفسیر اول:** مصلحت، چه شدید باشد چه ضعیف، فقط اقتضای وجوب دارد. تفاوت وجوب و استحباب در شدت و ضعف مصلحت آن‌ها نیست، بلکه در وجود و عدم مصلحت اباحه اقتضایی است. مستحب در کنار مصلحت فعل، مصلحت مباح بودن را نیز دارد اما واجب یا اصلاً مصلحت مباح بودن را ندارد و یا مصلحت فعل آن چنان شدید است که مصلحت اباحه در برابر آن ناچیز است.

مفسده نیز، چه شدید باشد چه ضعیف، فقط اقتضای حرمت دارد. تفاوت حرام و مکروه در این است که فعل مکروه بر خلاف حرام دارای ملاک اباحه اقتضایی است.

بنابراین تفسیر، اباحه در ضمن مستحب و مکروه همواره اقتضایی است و اباحه به معنای اخص می‌تواند اقتضایی یا لا اقتضایی باشد.

نویسنده، این تفسیر را به دلیل مخالفت وجدانی آن با تشریحات موالی عادی، و نیز عدم انطباق آن با عبارات شهید صدر (رض) از جرگه بحث خارج می‌کند؛ چرا که توضیح و نقد آن مجال مستقلی را می‌طلبد؛ و به فرض صحت نیز، اقتضایی بودن آن ربطی به موضوع مقاله حاضر ندارد.

□ **تفسیر دوم:** فعل، ممکن است واقعاً دارای مصلحت یا مفسده شدید باشد، اما شارع در مواردی، به دلیل مصلحت آزاد بودن مکلف، آن را مباح کرده است. مانند موارد شک در وجوب یک فعل یا شک در حرمت یک فعل، که شارع در این موارد اصل ترخیصی مانند اصالة البرائة و اصالة الاباحه و اصالة الطهارة را جعل می‌کند.

اباحه‌ای که در این موارد به ملاک اباحه اقتضایی جعل می‌شود حکم ظاهری است. یعنی حکم واقعی آن فعل نیست، بلکه حکم آن فعل در ظرف جهل به حکم واقعی آن است.

شهید صدر (ره) در بحث جمع میان حکم ظاهری و واقعی، وجود اباحه اقتضایی به





تفسیر دوم را پذیرفته، آن را چنین توضیح می‌دهد:

فرض کنید یک مصلحت واقعی اقتضای وجوب اکرام عالم را دارد و یک مصلحت واقعی دیگری نیز اقتضای آزاد بودن مکلف را درباره اکرام جاهل دارد (یعنی اقتضای اباحه اکرام جاهل را دارد). شارع بر اساس ملاک اول حکم وجوب اکرام عالم را و بر اساس ملاک دوم اباحه اکرام جاهل را جعل می‌کند و این دو حکم حکم واقعی‌اند.

از سوی دیگر، شارع می‌داند که گاه مکلف در تشخیص جهل و علم یک شخص دچار شک می‌شود و نمی‌داند آیا جاهل است تا اکرام او مباح باشد، یا عالم است تا اکرام او واجب باشد. در چنین مواردی شارع نمی‌تواند حکمی برای این مکلف شاکّ جعل کند که هر دو مصلحت واقعی را حفظ کند، زیرا اگر احتیاط را بر او واجب کند شاید آن شخص جاهل باشد و مصلحت دوم فوت شود، و اگر وجوب احتیاط را از او بردارد شاید آن شخص عالم باشد و مصلحت اول فوت شود. در اینجا گفته می‌شود شارع در یک تراحم حفظی در تشریح حکم ظاهری قرار گرفته است، و باید ببیند کدام یک از این دو مصلحت مهم‌تر است. اگر مصلحت اول را مهم‌تر دید احتیاط را واجب می‌کند، گرچه باعث فوت مصلحت دوم شود؛ و اگر مصلحت دوم را مهم‌تر دانست اصل ترخیصی را جعل می‌کند، گرچه باعث فوت مصلحت اول شود.

اباحه‌ای که مفاد اصل ترخیصی مذکور است به ملاک اباحه اقتضایی است و یک حکم ظاهری به شمار می‌آید.<sup>۱۰</sup>

این تفسیر از اباحه اقتضایی صحیح است و شهید صدر (ره) آن را پذیرفته است و نویسنده گوشه‌ای از سخن او را درباره جمع میان حکم واقعی و ظاهری ذکر کرد چرا که در تبیین نظریه مختار به این توضیحات نیاز دارد. اما این تفسیر نیز خارج از موضوع مقاله است.

□ تفسیر سوم: مصلحت و مفسده افعال، ممکن است در ظروف و شرایط مختلف تغییر کند. شارع آن دسته از افعال را که در همه زمان‌ها و مکان‌ها و همه ظروف و شرایط، مصلحت یا مفسده شدید دارند واجب یا حرام کرده است؛ و آن دسته از افعال را که تنها در ظروف و شرایط خاصی ممکن است مصلحت یا مفسده شدید پیدا کنند، واجب یا حرام نکرده است، بلکه به اعتبار ملاک‌های ثابت‌شان، آن‌ها را مستحب، مکروه یا مباح کرده است.

این افعال گرچه در حالاتی مصلحت یا مفسده شدید پیدا می‌کنند اما مباح (به معنای اعم) بودن آن‌ها به اقتضای این مصلحت است که اولاً حاکم اسلامی بتواند آن‌ها را بر اساس همان



ظروف و شرایط، واجب یا حرام کند، و ثانیاً الزام او مخالفت با حکم خدا نباشد و اطاعت از او اطاعت مخلوق در معصیت خالق به شمار نیاید.

حال، پس از بیان مقدمات چهارگانه به سؤال خود از نظریه منطقه الفراغ باز می‌گردیم و دوباره سؤال می‌کنیم:

آیا خداوند متعال بخشی از افعال انسان را که می‌دانسته دستخوش تغییر مصالح و مفاسد می‌شوند عمداً خالی از حکم الزامی کرده است تا دست حاکم اسلامی در صدور حکم الزامی، بر اساس مصالح و مفاسد زمانه خود، در آن‌ها باز باشد؟ یعنی آیا یکی از ملاک‌های اباحه ضمن مباحات به معنای اعم، مصلحت اباحه اقتضایی به تفسیر سوم است؟  
به نظر نویسنده، پاسخ نظریه منطقه الفراغ به این سؤال، آن‌گونه در کتاب اقتصادنا آمده، مثبت است. شهید صدر (ره) در پاسخ به این‌که چرا خداوند منطقه‌ای از احکام را از حکم الزامی فارغ کرد می‌گوید:

«الفكرة الاساسية لمنطقة الفراغ هذه تقوم على اساس أن الاسلام لا يقدم مبادئه التشريعية للحياة الاقتصادية بوصفها علاجاً موقئاً أو تنظيمياً مرحلياً... وإنما يقدمها باعتبارها الصورة النظرية الصالحة لجميع العصور. فكان لا بد لاعطاء الصورة هذا العموم والاستيعاب أن ينعكس تطور العصور فيها ضمن عنصر متحرك يمد الصورة بالقدرة على التكيف وفقاً لظروف مختلفة».<sup>۱۱</sup>

و پس از توضیح جنبه‌های متغیر حیات انسان و لزوم اعطای اختیار به حاکم اسلامی برای تشریح بر اساس مصالح متغیر زمان می‌گوید:

«فكان لا بد للصورة التشريعية من منطقة الفراغ يمكن ملؤها حسب الظروف».<sup>۱۲</sup>

از این عبارت به دست می‌آید که از دیدگاه این نظریه پرداز شهید، خالی بودن منطقه‌ای از احکام الزام ضروری است تا از این طریق حاکم اسلامی بتواند آن منطقه خالی از الزام را به حسب ظروف زمانه خود از الزام پر کرده و در آن تصرف کند.  
در اینجا تذکر سه نکته بسیار مهم است:

۱. آنچه در اینجا به شهید صدر (ره) نسبت داده شد، صرفاً بر اساس لوازم سخنان او در توضیح منطقه الفراغ بود. نویسنده اذعان دارد که این مسأله در کلمات آن دانشمند شهید به وضوح و روشنی نیامده است، و به نظر می‌رسد در نهان ذهن او بوده، ولی به تفصیل به آن نپرداخته است. وقتی مسأله‌ای این‌گونه باشد، نمی‌توان آن را به آسانی به صاحب سخن نسبت داد؛ زیرا شاید اگر به تفصیل از او سؤال می‌شد آن را نمی‌پذیرفت و تحلیلی دیگر ارائه

عزت‌الله

سال هفتم / شماره دوم



۷۰

می‌داد. از این رو نویسنده هیچ اصراری بر نسبت دادن آن به شهید صدر (ره) ندارد و تلاش مقاله فقط در تحلیل ثبوتی جایگاه حکم ولایی است.

۲. آنچه در اینجا به عنوان لازمه کلمات شهید صدر (ره) ارائه شد یک بحث تحلیلی در احکام شرعی و مربوط به مقام ثبوت احکام است؛ و ما سخنانی از شهید صدر (ره) را شاهد گرفتیم که در همین مقام است. اما احکام شرعی جایگاه دیگری نیز دارند که در بحث از آن جایگاه، فرقی نمی‌کند که اباحه در ضمن مباحات به معنای اعم اباحه اقتضایی به تفسیر سوم باشد یا نه.

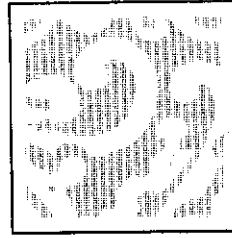
آن جایگاه دیگر این است که وقتی شارع مقدس احکام شرعی را برای موضوعات آن‌ها جعل کرد، برای بندگان به همان اندازه و به همان شکل که جعل شده است ثابت می‌شود، و وجوب موافقت و حرمت مخالفت پیدا می‌کند، که در اصطلاح به آن منجزیت و معذرت می‌گویند. در این حالت بندگان کاری ندارند که خداوند در جعل این احکام چه ملاک‌هایی را در نظر گرفته است. آنچه برای آنان مهم است لزوم موافقت و حرمت مخالفت با آن است.

این مسأله باعث می‌شود آن بخش از سخنان شهید صدر (ره) که در مقام و جایگاه دوم سخن می‌گوید ناظر به ملاک‌های احکام نباشد و از این رو نمی‌توان آن‌ها را شاهد بر قبول یا رد اباحه اقتضایی به تفسیر سوم دانست. مانند این عبارت که در تبیین محدوده منطقه الفراغ آورده است:

«و حدود منطقة الفراغ التي تتسع لها صلاحيات أولي الأمر، تضم في ضوء هذا النص الكريم (یعنی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم) کل فعل مباح تشریعاً بطبیعتنه. فأی نشاط و عمل لم یرد نص تشریعی یدل علی حرمته أو وجوبه یسمح لولی الأمر باعطائه صفة ثانوية بالمنع عنه أو الأمر به. فإذا منع الإمام عن فعل مباح بطبیعتنه اصبح حراماً وإذا أمر به اصبح واجباً»<sup>۱۳</sup>

۳. اباحه اقتضایی به تفسیر سوم بر خلاف اصل است و جز با دلیل خاص اثبات نمی‌شود. یعنی اصل اولی در ملاکات احکام آن است که هر حکمی بر اساس ملاک مربوط به همان حکم جعل شده باشد؛ مثلاً اصل این است که مستحب بودن یک فعل به دلیل مصلحت خود فعل باشد و اباحه ضمن آن نیز چه لا اقتضاء باشد یا اقتضائی، مربوط به ملاکات داخل خود فعل باشد نه مربوط به ملاکی که در باز بودن دست فقیه برای تشریح احکام ولایی است. از دیدگاه اثباتی، هر حکمی کاشف از ملاک درون خود است نه کاشف از ملاکی که در جای دیگری است. بنابراین، ادله احکام مستحب و مکروه و مباح فی حد نفسه نمی‌توانند اثبات





کننده اباحه اقتضایی به تفسیر سوم باشند.

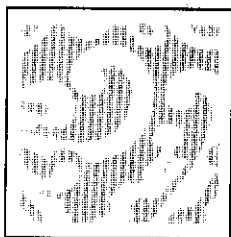
با توجه به این اصل، اگر توجیه ثبوتی توانایی اسلام در اداره شؤون متغیر حیات بشر منحصر در نظریه منطقه الفراغ بود و لازمه لاینفک آن نیز اباحه اقتضایی به تفسیر سوم بود، همین انحصار توجیه ثبوتی، دلیل اثباتی بر اباحه اقتضایی مذکور خواهد بود. اما از دیدگاه این مقاله توجیه ثبوتی دیگری نیز وجود دارد که در آن نیازی به این اعمال خلاف اصل نیست. یعنی می توان توانایی اسلام در اداره شؤون متغیر حیات بشر را از طریق احکام ولایی ثابت کرد بدون این که لازم باشد ملاک اباحه مباحات به معنای اعم را به بیرون از آن ها جهت دهیم. هرگاه چنین توجیهی صحیح باشد، صحت آن به تنهایی برای بطلان اباحه اقتضایی به تفسیر سوم کافی است.

### ◁ دخالت حاکم اسلامی در احکام الزامی (نظریه تراحم امتثالی)

آنچه تا کنون گفته شد، تنها درباره اختیارات قانون گذاری حاکم اسلامی در حیطة احکام غیر الزامی بود. آیا حاکم اسلامی می تواند در حیطة احکام الزامی نیز دخالت کند؟

هرگاه دو حکم الزامی با یکدیگر تراحم کنند، یعنی امثال هر دو برای مکلف مقدور نباشد. مکلف باید جانب حکم اهم را رعایت، و دیگری را ترک کند. مثلاً اگر نجات بیمار واجب، و لمس نامحرم حرام است، و امثال هر دو برای طبیب ممکن نیست، باید حکم اهم را که وجوب نجات بیمار است امثال کند، گرچه مجبور شود بدن نامحرم را لمس کند. این تراحم را تراحم در مقام امثال یا تراحم امتثالی می گویند.

در تراحم امتثالی میان احکام الزامی، هرگاه تشخیص تراحم و ترجیح اهم، آثار اجتماعی و عمومی نداشته باشد، مسؤولیت



تشخیص تراحم و تشخیص اهم از غیر اهم بر عهده همان مکلفی است که تراحم برای او رخ داده است اگرچه شارع مقدس ملاک‌هایی را برای تشخیص اهم از غیر اهم بیان کرده است.

اما هر جا تشخیص اصل تراحم و ترجیح اهم دارای آثار اجتماعی و عمومی باشد، مسؤلیت آن بر عهده حاکم اسلامی است. برای مثال تراحم در احکام الزامی اجتماعی، شرایط ابتدای پیروزی انقلاب را فرض کنید. اگر حفظ حکومت اسلامی متوقف بر بانک باشد و نظام بانکی موجود نیز ربوی باشد، و خوب حفظ حکومت اسلامی و حرمت ربا با هم تراحم می‌کنند. در اینجا حاکم اسلامی به دلیل اهمیت حفظ حکومت اسلامی، حرمت ربای بانکی را موقتاً برمی‌دارد تا در سایه حکومت اسلامی نظام بانکداری بدون ربا را طراحی کند. هرگاه نظام بانکداری بدون ربا محقق شد تراحم از بین می‌رود و حکم جواز ربای بانکی نیز برداشته می‌شود.

مثال دیگر: و خوب نهی از منکر در صحنه بین‌المللی با وجوب حج بر مستطیع در یک ظرف خاصی تراحم می‌کند، و آن این‌که: نهی از منکر متوقف بر اجرای مراسم برائت از مشرکین باشد (و بلکه حج بدون برائت باعث ذلت مسلمین و جرأت مشرکین شود) و اجرای مراسم برائت در شرایط فعلی ممکن نباشد. در چنین حالتی حاکم اسلامی به طور موقت حج را تعطیل می‌کند تا شرایط مناسب برای اجرای هر دو حکم را فراهم سازد. سخن یادشده تا همین مقدار تقریباً مورد اتفاق است؛ اما برای تحلیل بیشتر آن به دو مسأله می‌پردازیم:

□ مسأله اول: آیا می‌توان ترجیح اهم در مورد تراحم را داخل در اختیارات قانون‌گذاری حاکم اسلامی در منطقه الفراغ دانست؟ شاید گمان شود: می‌توان تصرف حاکم اسلامی در حکم غیر اهم را داخل در تصرف او در منطقه الفراغ دانست، به این بیان که: وقتی



دو حکم الزامی با هم تراحم کنند (یعنی مکلف قادر نیست که هر دوی آن‌ها را امتثال کند) حکم الزامی اهم باقی می ماند و حکم الزامی غیر اهم ساقط می شود. همین سقوط حکم، باعث دخول آن در دایره مباحات می شود.

این گمان به دو دلیل باطل است:

اول اینکه: مراد شهید صدر (ره) از مباح در منطقه الفراغ احکامی است که حکم آن‌ها - در مقام جعل - اباحه است، در حالی که حکم جعلی غیر اهم حتی بعد از سقوط به دلیل تراحم، همان حکم قبل از سقوط است، و فقط دو چیز از آن ساقط شده است: یکی تنجر آن و دیگری محرکیت حکم جعلی آن.

دوم این که: اباحه حکم غیر اهم در حال سقوط، حتی به نحو حکم ثانوی نیز غیر قابل فرض است زیرا: این اباحه یا در فرض اشتغال مکلف به فعل اهم است یا در فرض عدم اشتغال مکلف به فعل اهم. در حالت اول مکلف قادر به فعل غیر اهم نخواهد بود و لذا اباحه آن لغو است. در حالت دوم نیز به دلیل ترتیب<sup>۱۴</sup>، حکم الزامی آن باز می گردد. بنابراین به هیچ وجه نمی توان فعل غیر اهم را مباح دانست.

پس نوع تصرف حاکم اسلامی در احکام الزامی (در ظرف تراحم) و غیر الزامی (بنا به نظریه منطقه الفراغ) متفاوت خواهد بود.<sup>۱۵</sup>

□ مسأله دوم: وقتی در مورد تراحم دو حکم الزامی مسؤولیت تشخیص اصل تراحم و تشخیص حکم اهم از غیر اهم یا انتخاب یکی از دو حکم در صورت تساوی ملاک را به عهده حاکم اسلامی دانستیم، اطاعت از او در این مسأله برای همگان واجب خواهد بود، حتی برای کسانی که اصل تحقق تراحم را نپذیرند و یا آن حکم دیگر را اهم بدانند؛ زیرا اعطای اختیار به حاکم اسلامی از یک سو، و جواز مخالف آحاد جامعه به دلیل تخطئه حاکم از سوی دیگر، باعث هرج و مرج می شود.

این مسأله باعث می شود در کنار دو حکم متراحم - که یکی باقی مانده و دیگری ساقط شده است - رأی حاکم اسلامی نیز موضوعیت داشته باشد. به عبارت دیگر: حکم حاکم اسلامی در کنار خود حکم اهم قرار می گیرد.

در اینجا سه سؤال مطرح می شود:

اول این که: جایگاه حکم حاکم اسلامی در ترجیح اهم چیست؟ اگر حکم غیر اهم ساقط شده و حکم اهم باقی مانده است، چه نیازی به حکم ولایی حاکم اسلامی است؟ آیا حکم او



فقط جنبه کاشفیت دارد یا خودش دارای ملاک است؟

دوم این که: چگونه کسانی که خود را در تراحم مذکور نمی بینند و یا آن حکم دیگر را اهم می دانند باید به رأی حاکم اسلامی تن در دهند، در حالی که رأی مذکور در ظرف تراحم است و آنان اصل تراحم را نمی پذیرند و یا ترجیح حاکم را قبول ندارند.

سوم این که: فرض کنید حاکم اسلامی خودش مستطیع نباشد. در این حالت خودش مبتلا به تراحم نیست. پس چگونه می تواند حکم به ترجیح نهی از منکر و تعطیل حج کند؟ در تراحم امثالی باید هر دو حکم فی حد نفسه به فعلیت رسیده باشد ولی وجوب حج برای او به فعلیت نرسیده است.

از دیدگاه نویسنده تراحم امثالی از پاسخ کامل این سؤال ها قاصر است، و یا نیازمند توجیهاتی بیرون از باب تراحم است.

### ◁ نظریه تراحم حفظی در اجرا

تا اینجا جایگاه حکم ولایی حاکم اسلامی را در دو حوزه احکام غیر الزامی و احکام الزامی تحلیل کردیم. از دیدگاه این مقاله، می توان نظریه جامعی ارائه داد که جایگاه حکم ولایی را در هر دو حوزه یاد شده به یک شکل تبیین کند. این نظریه ثمره عملی در تحدید اختیارات حاکم اسلامی ندارد بلکه فقط تحلیل جدیدی از همان اختیارات است.

برای توضیح این نظریه توجه به مقدمات زیر لازم است:

□ مقدمه اول: تا کنون دو اصطلاح در تراحم را در این مقاله توضیح داده ایم:

۱. تراحم امثالی: تراحم امثالی برای مکلف رخ می دهد؛ و آن در زمانی است که مکلف قادر به جمع میان امتثال دو حکم نباشد. مانند مثال وجوب نجات بیمار و حرمت لمس نامحرم.

۲. تراحم حفظی در تشریح: این تراحم برای شارع رخ می دهد؛ و آن جایی است که شارع احکام واقعی را جعل کرده است، اما می داند در برخی از موارد مکلف در تشخیص حکم واقعی دچار شک می شود. شارع نمی تواند برای چنین مکلفی راهی را قرار دهد که همه ملاک های احکام واقعی را حفظ کند، لذا راه هایی را برای او معین می کند که مهم ترین و بیشترین احکام واقعی در آن حفظ شده باشد. مثلاً در مواردی که ملاک های احکام الزامی را مهم تر از ملاک های احکام غیر الزامی می داند اصالة الاحتیاط را واجب می کند تا مکلف حتماً



آن ملاک‌های الزامی را تحصیل کند. در مواردی که ملاک‌های احکام غیر الزامی را اهم ببیند اصالة البرائة را حجت می‌کند تا ملاک‌های ترخیصی را تحصیل کند، و برای درک بیشترین احکام واقعی، خبر واحد را حجت می‌کند. احکام به دست آمده از این راه‌ها احکام ظاهری نامیده می‌شوند. احکام ظاهری از دیدگاه شارع فقط برای حفظ ملاک‌های احکام واقعی جعل شده‌اند و خودشان دارای ملاک مستقلی نیستند. اگر این احکام ظاهری مطابق احکام واقعی باشند ملاک آن‌ها همان ملاک احکام واقعی است، و اگر مخالف با احکام واقعی باشند خودشان دارای ملاک جدیدی نخواهند شد بلکه فقط معذر مکلف‌اند. فوت مصالح واقعی در این حالت این گونه توجیه می‌شود که این راه‌ها در مجموع، بیشترین و مهم‌ترین احکام واقعی را حفظ می‌کنند و فوت احتمالی موارد خطا در برابر احکام کثیر و مهم حفظ شده قابل اغماض است.

نویسنده تزامم دیگری را در اینجا اصطلاح می‌کند که با دو تزامم یادشده و نیز تزامم‌های دیگری که در کتب اصول فقه مطرح شده متفاوت است، و آن تزامم حفظی در اجرا است.

۳. تزامم حفظی در اجرا: این تزامم برای حاکم اسلامی رخ می‌دهد. حاکم اسلامی در برابر خود مجموعه‌ای از احکام ثابت (اعم از الزامی و غیر الزامی و واقعی و ظاهری) را دارد. او موظف است زمینه تحقق همه این احکام را در جامعه بسترسازی کرده و به اجرا رساند. هرگاه اقامه دو حکم با هم تزامم کردند، یعنی اقامه یکی با تحفظ بر دیگری امکان‌پذیر نباشد حاکم اسلامی در یک تزامم حفظی در اجرا قرار می‌گیرد. او باید با شناخت حکم اهم جانب آن را در سطح جامعه رعایت کند و حکم غیر اهم را - تا زمانی که مزاحم آن حکم اهم است - تعطیل کند. و بدین ترتیب در ظروف و شرایط مختلف بیشترین و مهم‌ترین احکام اسلام را در جامعه اقامه کند.

برای درک بیشتر تزامم حفظی در اجرا لازم است تفاوت‌ها و شباهت‌های آن را با تزامم‌های یادشده ذکر کنیم.

□ مقدمه دوم: تزامم حفظی در اجرا با تزامم حفظی در تشریح در موارد زیر تفاوت دارد:  
 ۱. تزامم حفظی در اجرا برای حاکم اسلامی رخ می‌دهد ولی تزامم حفظی در تشریح برای شارع پیدا می‌شود.

۲. در تزامم حفظی در تشریح شارع برای تحفظ بر بیشترین و مهم‌ترین احکام





واقعی خود حکم ظاهری جعل می‌کند، ولی در تزامم حفظی در اجرا حاکم اسلامی برای تحفظ بر بیشترین و مهم‌ترین احکام اسلام اعم از واقعی و ظاهری حکم ولایی جعل می‌کند.

□ مقدمه سوم: تشابه‌های تزامم حفظی در اجرا و تزامم حفظی در تشریح عبارت است از:  
۱. هسر دو تزامم در همه احکام پنجگانه متصور است، و اختصاص به احکام الزامی ندارند.

۲. حکم ظاهری در مورد تزامم حفظی در تشریح و حکم ولایی در مورد تزامم حفظی در اجرا به همان ملاک تحفظ بر احکام واقعی جعل می‌شوند.

حکم ولایی گرچه برای تحفظ بر احکام واقعی و ظاهری است، اما از آنجاکه حکم ظاهری، خود برای تحفظ بر حکم واقعی جعل شده است می‌توان گفت حکم ولایی به ملاک تحفظ بر حکم واقعی جعل می‌شود.

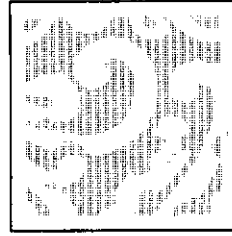
گرچه نوع تحفظ این دو با یکدیگر متفاوت است، یعنی حکم ظاهری برای تحفظ بر محرکیت حکم واقعی است و حکم ولایی برای تحفظ بر تحقق حکم واقعی است، اما هر دو برای تحصیل ملاک‌های احکام واقعی جعل می‌شوند.

□ مقدمه چهارم: تزامم حفظی در اجرا با تزامم امتثالی در موارد زیر تفاوت دارد:

۱. تزامم امتثالی فقط در احکام الزامی متصور است زیرا فعل و ترک احکام غیر الزامی هر دو جایز است؛ مثلاً ممکن نیست میان یک واجب و یک مباح (به معنای اعم) تزامم امتثالی رخ دهد، چراکه اگر مکلف فعل واجب را انجام دهد هر دو حکم را امتثال کرده است. اما تزامم حفظی در اجرا در همه احکام پنجگانه رخ می‌دهد.

مثال تزامم حفظی در اجرا میان حکم الزامی و غیر الزامی: حاکم اسلامی در برابر خود دو حکم ثابت دین را دارد: یکی وجوب پاسداری از مرزها و دیگری استحباب پرداخت هزینه مرزبانان. اگر جامعه اسلامی به گونه‌ای باشد که مردم غالباً به این استحباب عمل می‌کنند و حکومت می‌تواند با تکیه بر انفاقات استحبابی مردم، هزینه مرزبانان را تأمین کند، هر دو حکم را در جامعه اجرا می‌کند یعنی بستر مناسب را برای اجرای آن وجوب و این استحباب فراهم می‌سازد. اما اگر زمانی برسد که انفاقات مردمی به اندازه کفاف مرزبانی نباشد، این دو حکم با هم تزامم می‌کنند. اگر حاکم اسلامی بخواهد بر اباحه در ضمن استحباب مذکور تحفظ کند نمی‌تواند مرزها را پاسداری کند، و اگر بخواهد وجوب مرزبانی را حفظ کند باید



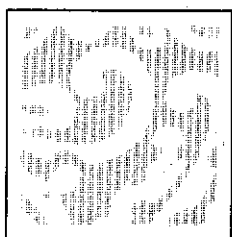


دست از تحفظ بر اباحه مذکور بردارد. در این حالت او با تشخیص حکم اهم، و بر اساس ظروف و شرایط خاص خود، مالیات معینی را بر همه مردم یا گروهی از آنان یا به تفاوت واجب می‌کند. او با این حکم ولایی، ملاک وجوب مرزبانی را حفظ می‌کند ولی ملاک مباح بودن انفاق فوت می‌شود. البته در این حالت بخشی از مصالح استحباب انفاق نیز تحصیل شده است.

مثال تراحم حفظی در اجرا میان دو حکم غیر الزامی: در همین مثال اگر مملکت اسلامی در حال صلح با همه ممالک همسایه باشد مرزبانی نیز مستحب خواهد بود، و تراحم مذکور، میان دو حکم استحبایی می‌شود.

۲. تراحم حفظی در اجرا میان دو حکم الزامی، با تراحم امتثالی میان آنها نیز متفاوت است. مثال‌های تراحم وجوب حفظ حکومت اسلامی و حرمت ربا و تراحم وجوب نهی از منکر و وجوب حج بر مستطیع را به یاد بیاورید. به نظر نویسنده این‌ها مثال‌های تراحم حفظی در اجرا هستند و نمی‌توانند مثال‌های مناسبی برای تراحم امتثالی باشند؛ زیرا ممکن است خود حاکم مستطیع نباشد و یا مستطیعی تراحم مذکور را نپذیرد. در این دو حالت اجرای قواعد باب تراحم امتثالی نیازمند توجیهاتی خارج از اصل قواعد باب تراحم است، در حالی که بنا بر تراحم حفظی در اجرا تعطیل حج به دلیل تراحم حفظی در اجرا متوقف بر مستطیع بودن حاکم یا پذیرش تراحم از سوی مستطیعان نبوده، و نیازمند توجیهات بیرونی نیست.

□ مقدمه پنجم: تراحم حفظی در اجرا با تراحم امتثالی در این شریک است که در هر دو تراحم، ترجیح حکم اهم به دلیل ملاکی است که در خود حکم اهم نهفته است. هم در امور فردی - مانند تراحم وجوب نجات بیمار و حرمت لمس نامحرم - مکلف برای حفظ ملاک اهم از ملاک غیر اهم چشم می‌پوشد و ترجیح اهم



نیازمند ملاک دیگری نیست، و هم در امور اجتماعی - مانند تراحم و جوب نهی از منکر و وجوب حج بر مستطیع - حاکم به دلیل ملاک اهم حاضر به تفویت ملاک غیر اهم می شود و ترجیح اهم نیازمند ملاک دیگری نیست. در واقع حکم ولایی حاکم اسلامی به تعطیل غیر اهم صرفاً به ملاک حفظ حکم اهم در مقام اجرا صورت گرفته است.

با این پنج مقدمه مقصود از تراحم حفظی در مقام اجرا روشن می شود. این نظریه نسبت به دو نظریه قبل، علاوه بر این که می تواند مانند آن ها مستند حکم ولایی را تبیین کند، دارای امتیازات زیر است:

۱. حکم ولایی را، در هر دو حوزه احکام الزامی و احکام غیر الزامی، با یک بیان تفسیر می کند. نظریه منطقه الفراغ فقط ناظر به دایره مباحات است و نظریه تراحم امتثالی قاصر از توجیه دخالت حاکم اسلامی در دایره مباحات است.<sup>۱۶</sup>

۲. نیازمند پذیرش اباحه اقتضایی به تفسیر سوم نیست.

۳. توانایی اداره دنیای متغیر را اولاً و بالذات به خود

احکام ثابت نسبت می دهد، بر خلاف نظریه منطقه الفراغ که این توانایی را از طریق فراغ منطقه و اختیارات حاکم اسلامی توجیه می کند.

۴. احکام ولایی در حیطة احکام شرعی را به گونه ای تفسیر می کند که ابتداءً از مقبولیت منطقی بیشتری برخوردار است؛ چرا که دخالت حاکم اسلامی را مخالفت جایز با احکام ثابت دین نمی نامد بلکه آن را حافظ ملاک های احکام ثابت معرفی می کند.

۵. با روایاتی که امامت را حافظ حدود الهی می داند سازگاری عرفی بیشتری دارد.

در پایان به سه نکته اشاره می شود:



○ نکته اول: نظریه تراحم حفظی در اجرا فقط در حیطة احکام ولایی مربوط به دخالت حاکم اسلامی در احکام تکلیفی ثابت دین است و توجیه گر احکام او در غیر این موارد مانند حکم او به هلال ماه یا جعل احکام وضعی (در مقابل تکلیفی) و امثال این ها نیست.

○ نکته دوم: شاید مقصود کسانی که دخالت حاکم اسلامی در احکام الزامی را با تراحم امثالی تفسیر کرده اند همان چیزی باشد که این مقاله نام آن را تراحم حفظی در اجرا گذارده است. آنان بیان جدید را روان تر، گویا تر و با مشکلات کمتری مواجه خواهند یافت. شاید نظریه منطقه الفراغ را نیز بتوان به این نظریه بازگرداند. به عبارت دیگر نظریه تراحم حفظی در اجرا توجیه عمیق تری از دو نظریه پیشین است.

○ نکته سوم: ترجیح نظریه منطقه الفراغ بر نظریه تراحم حفظی در اجرا در این نکته است که: در نظریه منطقه الفراغ حاکم اسلامی به صرف مصالح زمان خود می تواند در دایره احکام غیر الزامی حکم ولایی الزامی وضع کند؛ و لازم نیست آن مصلحت را در ضمن یک حکم دیگر اهم جست و جو و توجیه نماید؛ در حالی که نظریه تراحم حفظی در اجرا، هر نوع تدخّل حاکم در حیطة احکام غیر الزامی را منوط به تراحم آن با یک حکم الزامی یا غیر الزامی اهم می داند، لذا مصلحتی را که مستند حکم ولایی حاکم است، فقط در احکام ثابت دین جست و جو می کند. این نکته ممکن است در نگاه اول، محدودیتی را برای حاکم اسلامی با توجه به فقه موجود پدید آورد.

در مثالی که شهید صدر (ره) برای منطقه الفراغ ذکر کرده توجه کنید:

اباحه احيای زمین، و در پی آن، مالکیت (یا حق بهره برداری) احیا کننده نسبت به زمین، یک حکم ثابت اسلام است. در زمان حاضر که یک شخص می تواند با ابزار پیشرفته مساحت زیادی از زمین را احیا کند، ابقای این اباحه باعث بر هم زدن عدالت اجتماعی می شود. از این رو، حاکم اسلامی احيای زمین بیش از حد معینی را ممنوع می کند.

در این مثال شاید گمان شود محدوده عدالت اجتماعی به صورت احکام تکلیفی ثابت دین جعل نشده، و در منابع فقهی نیز چنین احکامی بیان نشده است؛ اما این گمان ناظر به فقه موجود است.

#### ◀ پی نوشت ها

۱. برای نمونه ر.ک: آخرت و خدا هدف بعثت انبیا، مهندس مهدی بازرگان.
۲. قائلین به این مطلب، بسته به این که دایره طبیعت ثابت حیات انسان را چقدر می دانند، در یک طیف



- تشکیکی قرار دارند، از شبیه سکولارها گرفته، مانند مجتهد شبستری، نقد قرائت رسمی از دین، ص... تا جامع نگرها، مانند شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ختم نبوت، ۱۹۰-۱۹۳.
۳. راه کارهای دیگری نیز در این باره مطرح شده است که یا به اهمیت راه کار یادشده نیستند و یا نیازمند آند. ر.ک: شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ختم نبوت، صص ۱۸۹-۱۹۶. شهید مطهری، خود، جزء گروه سوم است.
۴. مقاله حاضر فقط ناظر به نیاز قانون گذاری در امور متغیر حیات بشر است. لذا از پاسخ به نیازهای دیگر بشر در امور متغیر سخن نمی گوید.
۵. احزاب / ۶.
۶. نساء / ۵۹.
۷. الشهید الصدر، محمد باقر، اقتصادنا، ص ۷۲۶.
۸. ر.ک: الشهید الصدر، محمدباقر، دروس فی علم الاصول، الحلقة الثانية، مجمع الفکر الاسلامی، ص ۲۵.
۹. همان.
۱۰. ر.ک: الحسینی الحائری، السید کاظم، مباحث الاصول، مکتب الاعلام الاسلامی، الجزء الثاني من القسم الثاني، ص ۵۲؛ الهاشمی، السید محمود، بحوث فی علم الاصول، مکتب الاعلام الاسلامی، ج ۴، ص ۲۰۴.
۱۱. اقتصادنا، ص ۷۲۲.
۱۲. همان، ص ۷۲۵. و نیز می توان به این عبارت اشاره کرد: «وفی المجال التشريعی تملأ الدولة منطقة الفراغ التي تركها التشريع الاسلامی للدولة لكي تملأها فی ضوء الظروف المتطورة». (همان، ص ۷۲۱)
۱۳. اقتصادنا، مجمع الشهید الصدر العلمي والثقافي، ص ۷۲۶.
۱۴. ترتب یک اصطلاح اصولی است. وقتی در ظرف تراحم حکم غیر اهم ساقط می شود، اگر مکلف حکم اهم را عصیان کند حکم غیر اهم به دلیل ترتب، باز می گردد.
۱۵. برخی تصرف حاکم اسلامی در احکام الزامی را در ظرف تراحم داخل در منطقه الفراغ دانسته اند (البته بدون ذکر توجیه مذکور) ر.ک: الحائری، علی اکبر، مقاله «منطقة الفراغ فی التشريع الاسلامی»، رسالة التقريب، العدد الحادی عشر، ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۶ م.
۱۶. برای نمونه در کتاب الالهیات علی هدی الكتاب والسنة العقل، آیت الله سبحانی، الجز الثالث، ص ۵۲۲ تراحم امتثالی با مثال هایی در حیطة تراحم حکم الزامی و غیر الزامی مطرح شده است. در حالی که حکم الزامی و غیر الزامی هرگز با یکدیگر تراحم امتثالی پیدا نمی کنند.

